

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

صمد زابلی
۲۴ جولای ۲۰۱۳

سلسله ای از آموختنی های من

(۷)

تئوری - ستالین

تئوری و پراتیک، دو عنصر مهم جنبش انقلابی: تئوری برای جنبش انقلابی پرولتاریائی اهمیت فراوان دارد. زیرا بدون تئوری انقلابی، عمل انقلابی یا به گفته لنین جنبش انقلابی موجود بوده نمی تواند. تئوری عبارت است از تجربه نهضت کارگری تمام کشورها به طور مجموعی. دست کشیدن از تئوری و تنها به عمل چسبیدن خلاف روح لنینیزم است. زیرا تنها یک حزب و یک سازمان و یا جنبشی می تواند نقش پیشاهنگ را ایفاء کند که با تئوری مترقی و انقلابی رهبری گردد.

تئوری و پراتیک باید رابطه مستحکم داشته باشد: اگر تئوری انقلابی در دست داشته باشیم، ولی آنرا با عمل مبارزاتی جنبش پیوند ندهیم، تئوری به یک چیز بی موضوعی تبدیل خواهد شد. این در مورد پراتیک یعنی عمل نیز صدق می کند. اگر عمل بر اساس یک تئوری انقلابی صورت نگیرد، عمل نابینا و کور خواهد بود. لذا وقتی تئوری با عمل یکجا شود، به یک نیروی عظیمی تبدیل می شود که جنبش انقلابی را به سوی پیروزی و موفقیت می برد. تئوری به طبقه کارگر راه انقلاب را نشان می دهد، فهم و دانش شناخت عوامل داخلی و خارجی را آسان می سازد، طبقه کارگر آگاهی پیدا می کند که روند به کدام طرف می رود و جنبش انقلابی در آینده چه سمت و سویی انتخاب خواهد کرد.

«تئوری» جریان خود به خودی، یک «تئوری» اپورتونیستی است: این تئوری به نقش پیشاهنگ طبقه کارگر ضربه می زند. زیرا اساس آن بر کرنش در برابر جریان خودبه خودی جنبش کارگری بنا شده است و ضرورت حزب سیاسی طبقه کارگر را تحت سؤال می برد. تئوری جریان خود به خودی، مبارزه سیاسی طبقه کارگر را برای رسیدن به قدرت سیاسی انکار می کند و تأکید می کند که جنبش کارگری فقط باید تقاضای هائی را مطرح بسازد که «قابل اجراء» و «قابل قبول» باشد، یعنی دنباله سیاست روزمره برود و برنامه حداکثر برای انقلاب پرولتاری روی دست نگیرد.

تئوری جریان خود به خودی یک تیوری تردیونیستی یا اکونومیستی است. این تئوری با فعالیت منظم و از روی نقشه و فهم، مخالف است. مخالف است که حزب طبقه کارگر در پیشاپیش مبارزات طبقه کارگر قرار بگیرد و توده ها را آگاه بسازد.

پیروان این تئوری وجود یک حزب انقلابی طبقه کارگر را رد می کنند و در تلاش هستند تا طبقه کارگر را در مبارزات روزمره و تقاضا برای سهولت های اقتصادی و اتحادیه های مصرف بسازند که به این گونه نهضت کارگری را در خدمت بورژوازی قرار می دهند.

تئوری انقلاب پرولتاریائی در مقابل تئوری خود به خودی: در برابر تئوری خود به خودی، تئوری انقلاب پرولتاریائی قرار دارد. این تئوری را لنین پایه ریزی کرد. تئوری انقلاب پرولتاریائی بر سه اصل استوار است:

۱. **حاکمیت و سیادت سرمایه مالی در ممالک پیشرفته سرمایه داری:** در ممالک پیشرفته سرمایه داری، اوراق بهادار به مثابه سیادت سرمایه مالی به وجود می آید، به طور کلی بازارهای بورس امروز دنیا نمونه حاکمیت همین اوراق بهادار سرمایه می است. در همین حال به جای صدور کالا، صدور سرمایه برای تهیه مواد خام صورت می گیرد؛ انحصارات به وجود می آیند و تراست ها و سندیکاها شدت استثمار و استعمار را افزایش می دهند؛ به این صورت قدرت مطلق الیگارش مالی ظهور می کند. الیگارش مالی حاصل سیادت سرمایه مالی است، یعنی حاصل سرمایه مالی و صنعتی. این حاکمیت مطلق سبب می شود تا کارگران و توده ها بیش از پیش به انقلاب پرولتاریائی تکیه کنند، زیرا این یگانه راه نجات تمام زحمتکشان است.

نتیجه: فکتهای بالا موجب می شود که در داخل کشورهای سرمایه داری بحران انقلابی حدت بیابد. همینگونه در ممالک صاحب مستعمره، در جبهه پرولتاریا عناصری پیشتاز علیه دولت های سرمایه به شکلی از اشکال انسجام بیشتر پیدا می کنند.

۲. **استعمار از طرف کشورهای پیشرفته سرمایه داری:** کشورهای پیشرفته سرمایه داری در رقابت به سر می برند. این کشورها برای این رقابت و حصول سود بیشتر، به مستعمرات و کشورهای غیر مستقل با شدت تمام سرمایه صادر می کنند و مناطق تحت نفوذ خود را گسترش می دهند تا این که تمام کره زمین میان سرمایه داران تقسیم می شود و به این شکل سرمایه داری به سیستم جهانی اسارت و ستم تبدیل می گردد. سیستمی که اقتصاد پراکنده جهان را با هم مرتبط می سازد و اقتصاد جهانی را به وجود می آورد. این سیستم جهانی بر اکثریت توده های جهان اعمال می شود و همین است که در برابر این اردوگاه، در سراسر جهان، اردوگاه تودها به وجود می آید که برای نجات و رهائی شان از جور و ستم امپریالیست ها مبارزه می کنند.

نتیجه: شدت استعمار سرمایه داری در مستعمرات موجب شدت مبارزه توده ها و خلق ها در کشورهای مستعمره می شود و بدین صورت در جبهه خارجی، خیزش ها و قیام ها و انقلابات علیه امپریالیزم گسترش می یابد.

۳. **تصاحب انحصاری ملل دیگر و رقابت خونین میان سرمایه داران:** چنانچه گفتیم میان سرمایه داران رقابت بر سر چور و چپاول ملل دیگر موجود است. این رقابت وقتی شدید و خونین می شود که توزیع جهان به شکل ناموزون صورت بگیرد. جنگ های امپریالیستی بیرحمانه تنها راه حل این مشکل است. کشورهایی که صاحب مستعمرات هستند با کشورهای روبه رو می شوند که در صدد گرفتن سهم خود از مستعمرات می باشند و همین است که میان سرمایه داران جنگ سبعانه در می گیرد. جنگ میان امپریالیست ها سبب می شود که جبهه امپریالیستی تضعیف شود و در مقابل جبهه اولی (جبهه پرولتاریا در داخل کشورهای سرمایه داری) و جبهه خلق در مستعمرات تقویت گردد، این سبب ضربه خوردن امپریالیزم میشود و راه آزادی خلق ها را تسهیل می کند.

نتیجه: جنگ ناگزیری امپریالیزم است. این جنگ سبب تقویت جبهه پرولتاریا و اتحاد میان انقلاب پرولتاریائی با انقلاب رهائی بخش خلق ها می شود.

با در نظر داشت همین سه اصل بود که لنین گفت: «امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی است» و بر جای جنبش خود به خودی، چه در داخل روسیه و چه بیرون از آن، بر انقلاب پرولتاریائی تأکید کرد.

انقلاب پرولتاریائی جهانی: آیا انقلاب پرولتاریائی را باید از نقطه نظر وضع اقتصادی فلان یا بهمان کشور جداگانه مورد مطالعه قرار داد؟ آیا در باب وجود یا عدم شرایط عینی انقلاب پرولتاریائی در کشورهای جداگانه باید گفت و گو کنیم؟ آیا باید در باب انقلاب پرولتاریائی در فلان یا بهمان کشور پیشرفته به عنوان یک کمیت مستقل گفت و گو کنیم؟ آیا انقلاب پرولتاریائی را باید فقط و فقط از نظر نتیجه تکامل داخلی یک کشور معین نگریم؟

نه، اینها در گذشته مورد بحث قرار می گرفتند، اما اینک که سرمایه داری وارد فاز امپریالیستی شده است، دیگر کافی نیست. زیرا:

۱. از آنجائی که سرمایه داری از طریق مستعمرات، اقتصاد کشورها را به زنجیر واحد بسته اند و اقتصاد جهانی به وجود آمده است که دیگر نمی توان آنها را اقتصادهای مستقل خواند، پس باید انقلاب پرولتاریائی را از نقطه نظر وضع اقتصادی همه یا اکثر ممالک و از لحاظ وضع اقتصاد جهانی مورد بررسی قرار داد.

۲. از آنجائی که اکنون با سیستم اقتصاد جهانی روبه رو هستیم، پس باید شرایط عینی انقلاب پرولتاریائی را در تمام این سیستم جهانی امپریالیستی مورد بررسی قرار بدهیم. اما وجود بعضی ممالک در این سیستم که پیشرفت صنعتی شان کم است، نمی تواند مانع غیر قابل رفعی در راه انقلاب پرولتاریائی باشد.

۳. از آنجائی که جبهه های منفرد ملی سرمایه به حلقه های زنجیر واحد جبهه جهانی امپریالیسم بسته است، از اینرو نمی توان از انقلاب پرولتاریائی به عنوان یک کمیت مستقل گفت و گو کرد که در برابر جبهه جداگانه سرمایه همان ملت قرار دارد. چنانچه گفتیم در برابر جبهه واحد جهانی امپریالیسم باید جبهه عمومی نهضت انقلابی همه کشورها قرار بگیرد.

۴. از آنجائی که امپریالیسم در رقابت به سر می برد، اکنون انقلاب پرولتاریائی را قبل از همه چیز باید نتیجه تکامل تناقضات سیستم امپریالیسم و نتیجه گسستن زنجیر جبهه امپریالیستی جهان در این یا آن کشور معین دید، نه فقط و فقط در تکامل داخلی یک کشور معین.

همین است که وقتی ما از انقلاب پرولتاریائی صحبت می کنیم، منظور ما انقلاب پرولتاریائی جهانی است.

اما انقلاب پرولتاریائی از کجا باید آغاز شود؟ در آن جائی که صنعت ترقی کرده است؟ در آن جائی که پرولتاریا اکثریت را تشکیل می دهد؟ در آن جائی که مدنیت زیادتر است؟ در آن جائی که دموکراسی بیشتر است؟

نه! تئوری لنینی باور دارد که انقلاب پرولتاریائی در جائی آغاز می شود که زنجیر امپریالیسم در آن جا سست باشد؛ انقلاب پرولتاریائی در سست ترین نقطه زنجیر جبهه جهانی امپریالیسم صورت می گیرد؛ در جائی انقلاب پرولتاریائی آغاز می شود که آن جا امپریالیسم بیش از همه در حالت شکننده به سر ببرد و از اینرو امکان دارد این انقلاب در کشوری صورت بگیرد که از لحاظ صنعت ترقی نکرده باشد، پرولتاریا اکثریت را نسلد، مدنیت بالا نداشته باشد و از لحاظ دموکراسی در پله های بالاتر قرار نداشته باشد.

چرا انقلاب پرولتاریائی در روسیه به وقوع پیوست؟ بنیاد جبهه جهانی در سال ۱۹۱۷ در روسیه به شدت سست و لرزان شده بود. زنجیر جبهه امپریالیستی به خاطر سستی بیش از حدش بی دوام شده بود. در این کشور، کارگران حمایت متفقین جدی چون میلیون ها دهقان را با خود داشتند. زیرا دهقانان نیز تحت ظلم و استثمار ظالمانه ملاکین قرار داشتند که در صدد رهائی خود از این استثمار بودند. در مقابل این دو قوت انقلابی (کارگران و دهقانان) نماینده پلید امپریالیسم به نام تزارسم قرار داشت که نزد توده های مردم نه وزن اخلاقی داشت و نه هم محبوبیت و همه مردم با کینه و تنفر به آن نگاه می کردند. اینها فکتورهای عمده برای آغاز انقلاب پرولتاریائی در روسیه بود،

در حالی که روسیه آن زمان از لحاظ ترقی سرمایه داری از فرانسه و آلمان و انگلیس و آمریکا در رده های پائین تر قرار داشت.

انقلاب دموکراسی بورژوازی و انقلاب پرولتاریائی: آیا میان انقلاب دموکراسی بورژوازی و انقلاب پرولتاریائی

دیوار چین موجود است؟ آیا انقلاب دموکراسی بورژوازی باید به انقلاب پرولتاریائی منتهی گردد یا نه؟

اپورتونیست های بین الملل دوم باور داشتند که میان این دو انقلاب فاصله طولانی موجود است و به اصطلاح میان شان دیوار چین بنا یافته است، اما کمونیست های انقلابی باور دارند که در شرایط امپریالیزم، انقلاب دموکراسی بورژوازی باید به انقلاب پرولتاریائی منتهی گردد. انقلاب دموکراسی بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی (انقلاب پرولتاریائی) دو حلقه زنجیر توسعه انقلاب هستند. لنین می گوید:

«پرولتاریا باید تحول دموکراسی را به آخر برساند، توده دهقانان را به خود ملحق نماید تا این که جبراً مقاومت حکومت مطلقه را در هم شکسته و بی ثباتی بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را انجام بدهد بدین طریق که توده عناصر نیمه پرولتاریا را به خود ملحق نماید، تا این که با زور و جبر، مقاومت بورژوازی را در هم شکسته و تزلزل دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد...»

همین گونه لنین در مورد این دو انقلاب توضیح می دهد:

«پرولتاریا مبارزه می کند و در آینده هم با کمال فداکاری مبارزه خواهد کرد برای این که قدرت حکومت را به دست گیرد، برای این که جمهوری را به دست آورد، برای آن که اراضی را مصادره نماید... برای آن که «توده های غیر پرولتاریا» را در استخلاص روسیه بورژوازی از چنگال «امپریالیزم» نظامی فئودالی (یعنی تزاریزم) شرکت بدهد، و پرولتاریا از این نجات روسیه بورژوازی از دست تزاریزم و حکومت ارضی ملاکین فوراً استفاده خواهد کرد و این استفاده نه به منظور کمک به دهقانان متمول در مبارزه آنان به ضد کارگران روستا بلکه به منظور اجرای انقلاب سوسیالیستی به اتفاق پرولترهای اروپا خواهد بود.»

بحث تبدیل کردن انقلاب دموکراسی بورژوازی را به انقلاب پرولتاریائی با این توضیح عالی لنین جمع می کنیم:

«چنانچه می گفتیم همان طور شد. جریان انقلاب، صحت قضاوت ما را تأیید کرد. ابتداءً با همراهی «همه» دهقانان به ضد سلطنت استبدادی و ملاکین و به ضد اصول قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب عبارت از انقلاب بورژوازی و بورژوازی دموکراتیک می باشد) و بعد به معیت تهیدست ترین قسمت دهقانان و به همراهی نیمه پرولتاریا و همه استثمار شونده ها، علیه سرمایه داری و در عین حال به ضد متمولین دهاتی و کولاک ها و سفته بازان که از اینجا به بعد انقلاب سوسیالیستی می گردد. کسانی که سعی می کنند بین این انقلاب و آن انقلاب یک دیوار چین مصنوعی بکشند و این دو را با چیزی سوازی میزان آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با دهقانان تهیدست از یک دیگر جدا می سازند، مرتکب عظیم ترین تقلبات در مارکسیسم و لجن مال کردن آن و تبدیل آن به لیبرالیسم شده اند.»

انقلاب پی در پی (انقلاب پر منینت): انقلاب پی در پی (انقلاب پر منینیت) یا «انقلاب پی در پی» («انقلاب

پر منینت»؟) کدام یکی لنینی و کدام یکی ضد لنینی است، چه تفاوتی میان این دو است؟

انقلاب پی در پی، یک تئوری انقلابی مارکسیستی است که لنین عمیقاً به آن باور داشت، اما او با تمام توان علیه تئوری «انقلاب پی در پی» نیروهای ضد انقلاب قیام کرد. لنین تئوری «انقلاب پی در پی» را تئوری معیوبی می دانست که نیروهای ضد انقلاب به نام مارکس آن را علم می کردند.

تئوری «انقلاب پی در پی» دو مشکل عمده داشت: نادیده گرفتن نقش دهقانان در انقلاب و آغاز از حاکمیت پرولتاریا.

لنین باور داشت که باید از استعداد انقلابی دهقانان و انرژی آنان برای اضمحلال کامل تزارسم و عبور به انقلاب پرولتاریائی «منتهای» استفاده شود. در حالی که «پرمینیتست های» روسی به نقش جدی دهقانان و استفاده از انرژی آنان در انقلاب روسیه پی نمی بردند، آنان به استعداد پرولتاریا در رهبری دهقانان و این طبقه را به متفق جدی خود در انقلاب تبدیل کردن ارزش قائل نبودند و با این اغماض، دهقانان را کماکان تحت نفوذ بورژوازی باقی می گذاشتند.

لنین باور داشت که کار انقلاب را باید با انتقال حاکمیت به دست پرولتاریا به سرانجام برسانیم، در حالی که طرفداران انقلاب «پرمینیت» باور داشتند که باید کار را مستقیماً از حکومت پرولتاریا شروع نمود و درک نمی کردند که در چنین صورتی آنها از یک چیز «جزئی» مانند بقایای سرواژ چشم می پوشند، قدرت مهمی مثل دهقانان را نادیده می گیرند که با این سیاست کار جلب دهقانان را به طرف پرولتاریا با کندی مواجه می سازند. نتیجتاً باید گفت که لنین طرفدار انقلاب «پرمینیت» نبود، بلکه طرفدار جدی انقلاب پرمینیت بود، انقلابی که عکس انقلاب «پرمینیت» به نقش دهقانان در انقلاب ارزش قائل بود و ایده سلطه پرولتاریا را درک می کرد. انقلاب پرمینیتی که لنین بر آن تأکید می کرد، بر اساس تئوری مارکس استوار بود.

مارکس در این مورد می گوید: «هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات منش می خواهند پس از اجرای حداکثر تقاضاهای مذکور انقلاب را هر چه زودتر خاتمه دهند، منافع و وظیفه ما عبارت از آن است که تا وقتی طبقات کم و بیش ثروتمند از حاکمیت نیفتاده اند و تا موقعی که پرولتاریا هنوز اقتدار دولتی را به تصرف نیاورده است و جمعیت های پرولتاریا نه فقط در یک کشور بلکه در تمام ممالک فرمانروای دنیا به اندازه ای ترقی ننموده اند که رقابت بین پرولتاریای این ممالک از میان رفته باشد و تا وقتی که لااقل آن نیروهای مولده که نقش قطعی را بازی می کنند در دست پرولتاریا متمرکز نگشته است، باید نگذاریم دنباله انقلاب قطع شود.»

مارکس پیشنهاد نمی کرد که در آلمان سال های پنجاه کار انقلاب مستقیماً از حکومت پرولتاریائی شروع شود، بلکه پیشنهاد می داد که امر انقلاب پرولتاریائی با احراز حاکمیت دولتی به انجام رسد و قدم به قدم فراکسیون های بورژوازی یکی پس از دیگری از فراز حکومت به زیر انداخته شوند تا این که پرولتاریا به حکومت برسد و آتش انقلاب در تمام کشورها مشتعل شود.

آیا آغاز انقلاب پرولتاریائی در یک کشور واحد ممکن است؟ در گذشته ها، آغاز انقلاب پرولتاریائی را در یک کشور غیر ممکن می دانستند و برای غلبه بر بورژوازی بر قیام جمعی پرولترهای تمام ممالک پیشرفته و یا لااقل اکثریت آنها تأکید می شد. اما در عصر امپریالیزم این دیدگاه دیگر با حقیقت مطابقت ندارد.

در عصر امپریالیزم کشورهای مختلف سرمایه داری به طور ناموزون ترقی می کنند که این سبب رقابت های فلاکت بار میان کشورهای امپریالیستی می شود که این رقابت به جنگ های امپریالیستی می انجامد و سبب تضعیف جبهه امپریالیستی می شود، در همین حال جنبش انقلابی در تمام ممالک رشد می کند و جنبش های رهائی بخش ضربات کاری بر پیکر ناتوان امپریالیزم وارد می کند، که اینها همه باعث آغاز انقلاب پرولتاریائی در یک کشور واحد می شود.

اما، باید به یاد داشته باشیم که سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و برقرار نمودن حکومت پرولتاریا در یک کشور، هنوز به معنی تأمین پیروزی کامل سوسیالیسم نیست. آیا پرولتاریا می تواند پیروزی کامل و قطعی سوسیالیزم را با نیروی یک کشور ممکن سازد و اساس سوسیالیزم را مستحکم نموده از مداخله خارجی و از احیای سرمایه داری به طور کلی جلوگیری نماید؟ نه، برای استحکام اساس سوسیالیزم، نیاز است که انقلاب لااقل

در چند کشور به وقوع پیوندد. برای این کار لازم است که کشور سوسیالیستی به انقلاب سایر کشورها کمک کند و خود را نه به مثابه واحد مستقل بلکه به مثابه کمک کننده پیروزی پرولتاریا در سایر کشورها بداند.

شرایط ذهنی و عینی انقلاب: برای سرنگونی بورژوازی به شرایطی نیاز است که بدون این شرایط انقلاب برای سرنگونی بورژوازی به موفقیت نائل نمی آید. این شرایط، را شرایط ذهنی و عینی انقلاب می گویند. برای انقلاب کافی نیست که توده های ستمکش و استثمار شونده به عدم امکان زندگی به شکل سابق پی ببرند و تغییر آن را مطالبه نمایند (شرایط ذهنی)؛ برای انقلاب ضروری است که استثمار کنندگان نتوانند دیگر به طرز سابق زندگی کنند و حکومت نمایند (شرایط عینی). فقط موقعی که «طبقات پائین» دیگر نظام کهنه را نخواستند و «طبقات بالا» هم نتوانند طرز سابق را عملی کنند، در این موقع انقلاب به پیروزی رسیده می تواند.

سوالات:

۱. تئوری چه اهمیتی برای جنبش پرولتری دارد؟
۲. تئوری با پراتیک چه رابطه ای دارد؟
۳. آیا فراری های «مائویست» در غرب می توانند تئوری (اگر به شکل درست آموخته باشند) را با پراتیک پیوند بدهند؟
۴. «شورشی» و «پولاد» دو «رهبر نستوه و گرانمایه» «جنبش مائویستی افغانستان» که بزدلانه از افغانستان فرار کرده اند و در حال حاضر در غرب زندگی می کنند و تئوری های مارکسیستی را طوطی وار (ولی به شکل مسخره آن) به اصطلاح یاد گرفته اند، آیا می توانند به عمل انقلابی مورد ضرورت توده ها در افغانستان پهلو بزنند، اگر نه، ادعای های این دو فراری که بر رهبران جنبش انقلابی افغانستان می تازند، را چگونه بررسی می کنید؟
۵. در مورد تئوری جریان خودبه خودی چه می دانید؟
۶. سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق اکرم و سایر رهبران دیگر آن، چه اندازه متأثر از جریان خود به خودی بود؟
۷. حزب طبقه کارگر ضرورت اساسی برای به انجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و رهبری طبقه کارگر تا رسیدن به جامعه بدون طبقه است، وقتی «شورشی» و «پولاد» فراری با وجود خزیدن شان در غارهای غربی شان و عدم پیوند ارگانیک با توده ها شعار تأسیس «حزب کمونیست انقلابی افغانستان» را در هالند بلند می کنند، چه موجوداتی بوده می توانند، چشم پاره، حیلہ گر، حقه باز، «مائویست» های آماتور، دروغگو، فریبکار، یکی از اینها یا همه این صفات برای این دو صدق می کند؟
۸. در مورد تئوری انقلاب پرولتاریائی چه می دانید؟
۹. حاکمیت و سیادت سرمایه مالی در ممالک پیشرفته را تشریح کنید.
۱۰. در مورد الیگارشی مالی چه می دانید؟
۱۱. سرمایه داری چگونه به سیستم جهانی اسارت و ستم تبدیل می شود؟ آیا به این بهانه که سرمایه یک سیستم جهانی اسارت و ستم است، «مائویست» های فراری می توانند، فرار شان را توجیه کنند؟
۱۲. وقتی «عمدتاً مائویست ها» لنینیزم را به تاریخ می سپارند، آیا این به معنی سپردن تئوری انقلاب پرولتاریائی لنینی به تاریخ نیست؟ با وجود این آیا می توان این ها را انسان های نورمال خواند؟
۱۳. «شدت استعمار سرمایه داری در مستعمرات موجب شدت مبارزه توده ها و خلق ها در کشورهای مستعمره می شود و بدین صورت درجهه خارجی، خیزش ها و قیام ها و انقلابات علیه امپریالیزم گسترش می یابد.» با

در نظر داشت این سخن و وضعیت کنونی اشغال کشور ما که در آن استعمار با گذشت هر روز شدت می یابد و توده های کشور به نحوی از انحاء به مقاومت می پردازند، چرا «مائویست» های فراری از میان مردم فرار کرده اند و در غرب به «شورش» پرداخته و «پیام آزادی» می دهند، آیا می توان این دروغ شان را که «اجباراً» فرار کرده اند، قبول کرد؛ آیا وقتی خود را با مارکس و لنین و تبعید این دو را با فرار خود مقایسه می کنند، هوشیاری سیاسی شان را به نمایش می گذارند یا حماقت سیاسی شان را؟

۱۴. راه اندازی جنگ، ناگزیری امپریالیزم است، چرا؟ (پاسخ تحریری ارائه گردد).

۱۵. «امپریالیزم آستانه انقلاب سوسیالیستی است»، چگونه؟

۱۶. انقلاب پرولتاریائی در کجا باید آغاز شود؟

۱۷. ادعای «مائویست» های فراری جهت تیرئه فرار شان مبنی بر این که «افرادیکه در خارج زندگی می کنند و علیه امپریالیزم نتنها {نه تنها} در افغانستان بلکه در سراسر جهان مبارزه میکنند. اینها کمونیست های افغانستان اندومبارزه {مبارزه} آنها عالی ترین نوع مبارزه {مبارزه} انسان بخاطر {به خاطر} آزادی بشر است.» را با در نظر داشت اشغال کشور ما و فرار ایشان چگونه می بینید، آیا این نوع مسخره گفتن ها جزو انقلاب پرولتری به شمار می روند؟

۱۸. دهقانان چرا متفقین جدی پرولتاریا هستند؟

۱۹. «مائویست ها» چرا خلق پشتون و از آنجمله دهقانان پشتون را ستمگر می خوانند؟ چه تفاوتی در این زمینه میان نظر محقق و دوستم و انور سادات «گلم جمی» و «مائویست» ها موجود است؟

۲۰. در مورد انقلاب دموکراسی بورژوازی چه می دانید؟

۲۱. انقلاب پرولتاریائی چگونه انقلاب است؟

۲۲. چه رابطه ای میان انقلاب دموکراسی بورژوازی و انقلاب پرولتاریائی موجود است؟

۲۳. انقلاب پرمنینت با «انقلاب پرمنینت» چه تفاوت دارد، کدام یکی لنینی است؟

۲۴. آیا راه اندازی انقلاب پرولتری در یک کشور ممکن است؟

۲۵. آغاز انقلاب پرولتری در یک کشور و استحکام جامعه سوسیالیستی را توضیح دهید.

۲۶. در مورد شرایط ذهنی و عینی انقلاب چه می دانید؟

۲۷. در افغانستان کدام شرایط آماده است و چه شرایطی هنوز آماده نشده است؟

۲۸. نقش انقلابیون افغانستان در مساعد ساختن این دو شرط انقلاب چیست؟

۲۹. وقتی «پولاد» در سایش می نویسد که «برای آغاز یک جنبش مترقی و انقلابی در جامعه و تقویت و تحکیم آن قبل از همه به تدارک فکری نیاز است. این آمادگی فکری از طریق تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی و مترقی در جهت ارتقای سطح آگاهی فکری و سیاسی توده های مردم و ایجاد یک تشکیلات انقلابی مردمی میسر میگردد. زیرا بدون چنین تدارکی نمیتوان مبارزات ملی و طبقاتی توده های مردم را به جهت درست و اصولی آن رهبری کرده و آنرا به فرجام پیروزمندان رساند.» ولی خودش با بزدلی تمام از میان توده ها فرار کرده و به قبله آمل خود پناه برده، این گفتارش چقدر صادقانه است؟